

## ما و کوچه داکتراکرم عثمان

بدون هیچ تردیدی آقای دوکتوراکرم عثمان یکی از دیگلماتورهای خوش کلام و داستان نویس آموزش دیده، مؤدب و گشاده زبان کشور ما است که در بیشتر داستان هایش سخن از زیبایی، عشق، وفاداری، صداقت و مردانگی و حرمت و پاسداری حریم آدمی در میان است. بنده تاکنون در این باره تردید نداشته و هنوز هم ندارم.

و اما با حیرت و تاسف و اندوه بسیار که در رومان ادبی - سیاسی و تاریخی؟ کوچه ما، نه تنها شیرینی سخنش در پس تپانچه غضب عقده مندیهای سیاسی گم شده و بقول معروف نفرت در شیپورش میدمد بلکه گاه گاه حتی رعایت اصول اولیه اخلاق و ادب نیز را بفراموشی سپرده و با دشنام و ناسزا و اهانت و بی حرمتی به حریم حیثیتی هزاران انسان شرافتمندی که با صداقت و نیت پاک، به امید بهروزی طبقات زحمتکش و برقراری عدالت اجتماعی، زندگی و هستی خود را، صمیمانه در طبق اخلاص گذاشته و برای حصول مقصود، محرومیت ها، زندانها، بی خانمانی ها و بالاخره تلفات سنگین و قربانی های بی شماری را متحمل شده اند، حمله می برد و آنها را سگ هایی می انگارد که بیست و چهار ساعت " قوله " می کشیده اند و برخی دیگر را همزاد چهارپایانی میخواند که افسار و پجاری را کنده و چهار نعل به سوی انقلاب می تاخته اند.

پس از افسوس از این همه بی انصافی درباره دلیل این نحوه نگارش ابتدا باناباوری و بی اعتمادی رومان کوچه ما را انتقام کشی حقیرانه و عناد ورزی لاف زنی حقیر و بیمار و خودبزرگ بین و اسیر در چنبره توهمات پنداشتم که خواسته است با ترفندی کودکانه آن داکتر خوش الحان، نجیب و فروتن و به اصطلاح کوچک نواز را بدنام کند، باور نکردم، ولی وقتی آقای عظیمی و دیگران رومان کوچه وی را به نقادی گرفته و در مواری به اشتباه و لغزش های وی اشاره کردند، گویا دنیا برای این تنها چراغ نورافشان در قله ادبیات قوم به آخر رسیده و منزلتش خدشه دار گردید، آنگاه بانثار فحش و هتک تهمت و خشونت گفتاری و رفتاری تا سرحد (جرت) گفتن به پر خاش و نوازش های قلمی! برخاست. آنگاه هیچ شک و تردیدی باقی نماند واقعا غمگین شدم و دلم بحال آن نویسنده شیرین کلام به رحم آمد.

نویسنده ای که در آثار خود دوست داشتن آدمی را مدعی بوده است اینک او را به این حال و روزی می بینیم که بانگاهی یکسره آغشته به نفرت و بدزبانی مخالفین سلیقه و تصور خود را با لحن تمسخر و ریشخند، بیادمسخره می گیرد ، به جعل وساخته کاری میپردازد و انسانهایی را حشرات مضره و دله و دیوث خطاب میکند، فرو رفتن گل میخ به نه سوراخ مردمان را در ذهن و زبان می پروراند

ریش ریش سفیدانی را با نجاست آلوده ساخته به دم خر می بندد و سرانجام خرکار بی پدر و مادر کوخ دار را از زیر نوشادرش بالا می کند و ازبالا دهانش را که مثل بیت الخلاء بد بو است، می دوزد و ... و.

**آیا همچو گفتارها و پندارهایی، شیوه خدمت به ادب و فرهنگ است؟ خدمت بمردم است؟ خدمت به میهن است؟ ترویج راستی است؟ اشاعه درست اندیشی است؟ یا تخریب آذهان و نوازش جهل؟؟؟**

گمان کرده بودیم که کلام اکرم عثمان کلام منطق و استدلال و انسانیت و محبت است اما واقعیت تلخ سربرمیکشد و چهره واقعی از پشت ماسک های فریب رخ مینماید سقوط آدمیان را هیچکس دوست ندارد، بخصوص کسی را که او را نویسنده داستان های زیبا می خوانیم.

غمگین شدیم برای فرهنگ و ادب کشور، برای نسل جوانی که قرار است پای درس این استاد زانو بزند، بر راستی از او چه خواهدآموخت، فن داستان نویسی، ادب و فرهنگ، ساختار هنری؟ یا واژگان و الفاظی که تکرارش عرق شرم برجبین آدمی می نشاند؟

صبوری، شکیبایی و انسانیت، درس روز و شب ما بود و آموختیم و متأسفانه نه از اکرم عثمان، چنین الفاظی، نه در ذهن و زبان ما می گنجد و نه ما رسم الخط آنرا بلدیم و لذا این حقیر بعنوان قطره کوچکی از دریای بیکران ح.د.خ.الف، برای آن پاسخی ندارم.